

عقل در آئینه علامه طباطبایی و علامه مجلسی

تاریخ دریافت مقاله: آذر ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش مقاله: دی ۱۳۹۹

هنگامه آراسپ

دانش پژوه سطح ۴ (دکتر)

نویسنده مسئول:

هنگامه آراسپ

چکیده

شناخت ذات عقل و حقیقت آن و ارائه تعریفی جامع و مانع در شناخت معارف نظری و احکام عملی از مسائل مورد اختلاف است. و از نظر قرآن و سنت موضوعی بسیار مهم و اساسی است، که اگر مورد بررسی قرار گیرد بسیاری از مشکلات را حل می کند زیرا اکثر مشکلات دنیای امروز بشر ناشی از عدم تعقل، خصوصاً در عاقبت و نتایج کار است. لذا شناخت عقل از مهمات می نماید که با کنکاش در نظرات علامه طباطبایی و علامه مجلسی و دریافت نظر صحیح می توان تا حدودی به نتیجه مطلوب رسید. عقل از نظر معناشناسی به معنای فهم و درک و تدبیر بوده و علامه مجلسی آن را تعقل اشیاء و فهم آنها و علامه طباطبایی درک کامل چیزی و آنچه میان صلاح و فساد فرق می نهد معنا کرده اند. علامه مجلسی در حقیقت عقل را نیرو یا ملکه‌ای دانسته که انسان را به کارهای سودمند رهنمون کرده و در نظام بخشیدن به نظام امور زندگی دنیایی و آخروی او را یاری دهد. نوشتار حاضر در تجزیه و تحلیل مطالب از شیوه توصیفی، تحلیلی پیروی می کند و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه ای می باشد. که به معارف و معانی بسیاری از جهت تفسیری و روایی و فلسفی در باب عقل دست یافته است و نقاط اتفاق و اختلاف آن دو را مورد بررسی قرار داده و بیشترین اختلاف در حقیقت فلسفی عقل بوده است؛ که بیان روح قدسی و روح امری شاید توانسته باشد بین این دو نظریه را جمع گرداند. علامه طباطبایی به زبان ساده صادر اول را علتی و رابطی بین واجب الوجود و ممکنات می دانند که نظریه ای فلسفی است و علامه مجلسی روح پیامبر(ص) را که برداشت از روایات است، و روح امری و قدسی برداشتی تفسیری است که همان نقش را ایفا می کند.

کلمات کلیدی: عقل، عقل تفسیری، عقل فلسفی، عقل روایی، علامه طباطبایی و علامه مجلسی.

مقدمه

عقل و تعقل گوهری است که انسان را به مقام «لقد کرمنا و فضلنا» مفتخر کرده است، و با کاربرد عقل است که موفق به تحصیل معارف الهی و علوم بشری از اتم شناسی تا اختر شناسی و مبدأ شناسی تا معاد شناسی می شود. و با ابزار قرار دادن عقل برای کسب سعادت دنیا و آخرت و وصول به تشخیص حق و باطل، درست و نادرست، زشت و زیبا حاصل می گردد. هم چنین با تعقل احکام الهی از کتابهای آسمانی و سنت رسولان و اوصیانشان استنباط شده و حیاط فردی و اجتماعی و اخلاقی تنظیم می شود و انسان مکلف به تکلیف الهی، اجتماعی و اخلاقی شده و قوا و غرائز تعدیل گردیده، نفس آماره رام و حرکت به سوی قلّه انسانیت آغاز می گردد. پس شایسته است تا هرچه بیشتر و بهتر آن را شناخته و در راه رشد و کمال آن گام برداریم. و عدم وجود همین گوهر گراندتر است که هلاکت و سقوط انسانها را در طول تاریخ فراهم ساخته است.

لذا از این جهت که علامه طباطبایی مفسر و فیلسوفی بزرگ علامه مجلسی محدث و عالمی متبحر می باشند و اختلاف نظراتی در رابطه با مسائل عقلی دارند. آیا واقعا احادیث با علوم عقلی در تناقض هستند؟ و یا اینکه علامه مجلسی با فلاسفه غرب و یونانی اختلاف نظر دارند و یا مواردی دیگر را در نظر داشته اند. در خصوص موضوع این مقاله و تطبیق نظرات این دو بزرگوار، پژوهش یا مقاله ای یافت نشد. ولی بحث عقل از مباحث بسیار مهمی است که کتب و مقالاتی به رشته تحریر در آمده است و علامه مجلسی در کتاب مرآة العقول و احتجاجات خود نکات دقیقی را در رابطه با این مطلب بیان داشته اند و در کتاب بحار الانوار نیز احادیثی در رابطه با عقل و جهل نگاشته اند و علامه طباطبایی در ذیل آیات مربوط به عقل تعاریفی بیان داشته و در کتب فلسفی خود به این مقوله پرداخته اند. که می تواند راهنمای ما در این پاسخ باشد که در تطبیق نظرات و آراء این دو علامه شیعه می توان به نقطه اشتراکی رسید.

حقیقت عقل

می توان عقل را مجموعه ای از دانش ها که انسان را امر به معروف می کند و نهی از منکر و انسان آنرا در خود بی هیچ واسطه ای می یابد و وجدان می کند، و امری فطری و بدیهی و ذاتی، نوری در وجود انسان که دل را از غیر خدا در بند کرده و ادراکی جزمی که حکم آن نیز قطعی و یقینی بوده و برهانی که از وهم و خیال محفوظ است فلاسفه به دو معنا آن را تعبیر می کنند، نفس ناطقه و جوهر مستقل قائم بالذات و بالفعل که ذاتا و فعلا مستقل از ماده است که به آن عقل اول یا صادر اول گفته می شود.

حقیقت عقل از نظر علامه طباطبایی**الف: از نظر تفسیری**

علامه عقل را به معنای درک و فهم کامل یک چیز دانسته لذا نام آن حقیقتی را که در آدمی سبب جداسازی صلاح و فساد و حق و باطل و راست و دروغ است را نیز عقل نامیده البته این حقیقت مانند نیروی دیدن و شنیدن و حفظ کردن و سایر قوای آدمی که هر یک فرعی از فروع نفس او می باشد، نیست بلکه این حقیقت نفس انسان مدرک است (طباطبایی، المیزان: ۱۳۷۶: ۶۱۱/۱).

علامه تحت عنوان موضوعی خاص عقلانیت را مطرح نکرده ولی در لابلای سخنان ایشان می توان بصورت استطرادی و فرعی دیدگاههایشان را در المیزان و سایر کتب ایشان دریافت کرد که نظریه ای فیلسوفانه و معرفت شناسانه و جامعه شناسانه دارند. ایشان طریقه ی دریافت های عقل را یکی از سه طریقه؛ وحی، کشف و عقل می دانند. و طریقه ی عقل را از دو طریق دیگر عمومی تر دانسته و از نظر اهمیتش برای زندگی دنیایی انسان مهم تر می دانند.

پس همه افراد بشر در زندگی روزمره خود احتیاج مبرم به عقل دارند و اگر طریقه ای بخواهد عقل او را از اعتبار بیندازد این طریقه، طریقه صحیحی نیست و این باعث می شود که تقلید اجباری را بر همه شئون مجتمع زنده و حتی بر عقاید و اخلاق و اعمال آن حاکم سازد و معلوم است که چنین انسانیتی به کلی ساقط می شود (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۴۳۲/۱۰).

و می فرمایند خدای سبحان عقل را اساس تمامی آنچه که برای بشر بیان کرده، قرار داده است. البته منظور از عقل همان نیرویی است که بوسیله آن حق از باطل و خوب از بد تمییز داده می شود. لذا مردم را به پیروی از آن سفارش نموده و از چیزی که سلامتی و حکمرانی آن را مختل می سازد نهی فرموده (طباطبایی، ۲۸۲/۲). و مردم را از نظر قوت عقل به دو دسته تقسیم کرده یکی آنها که خیر و شر را از هم تمییز می دهند، دوم آنها را که از راه پیروی پیشوایانی که پیرویشان جایز است نافع را

ازضار مشخص می‌کنند و در حقیقت کار نفس مدرک است که آدمی را وادار کند به اینکه آنچه خودش تعقل می‌کند و یا از پیشوای هدایت می‌شنود بپذیرد (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۵۴۹/۱۴).

بنابراین عقل وجهی از وجود انسان است که از طریق آن هم کسب معرفت می‌کند و هم عمل می‌کند و زندگانی انسانی خویش را پیش می‌برد و در زندگی فردی و جمعی رفتار خود را در پرتو عقل و خرد سامان داده و برای رسیدن به اهداف منظور، برنامه ریزی می‌کند.

گاهی که صحبت از عقل می‌شود منظور عقل شهودی، مدرک کلیات است اما گاهی منظور عقل استدلالگر است و عقل استدلالگر گاهی حسی و تجربی است و گاهی اعم از آن است و لذا به انحای مختلف می‌توان به عقل نگریست و در هر منظری تلقی خاص بر آن داشت (فیروزجانی، ۶۵/۸۰).

لذا عقلانیت بخش اصلی و حقیقی فطرت انسان را تشکیل می‌دهد، اما هماهنگی با فطرت بطور مطلق عقلانیت خوانده نمی‌شود و عقلانیتی که علم زدگان و سکولارها در نظر دارند عقل خوانده نمی‌شود. علامه عقل و تعقل را تلاش در جهت استنتاج نتایج جدید به استناد مقدماتی دانسته که بر بدیهیات فطری قرار دارد و می‌فرماید هنگامی که ما به کمک این مقدمات استدلال می‌کنیم و شرایط درست این کار را رعایت می‌کنیم به نتیجه ای می‌رسیم که عقلا ناگزیر از قبول آنها هستیم (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۲۵۶/۵).

عقل ویژگی هر انسانی است که در درون او سرشته شده است و میان مومن و کافر مشترک است و تنها با بودن چنین ویژگی مشترکی میان همه انسانهاست که خداوند آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد، و پیامبران با همان منطبق با آنان سخن می‌گویند و استدلال می‌کنند. دین اسلام دینی است که به تعقل و تفکر و استدلال و برهان دعوت می‌کند و مدعی است تعالیم نظری آن برهان پذیر است لذا دعوت به تفکر و تعقل می‌کند و تعالیم علمی اش هم خالی از مصلحت نیست (طباطبایی، شیعه در اسلام ۱۳۸۷ الف / ۱۰۰ الی ۱۰۲).

پس در نتیجه می‌توان گفت عقل که از ویژگی های هر انسانی می‌باشد حقیقت نفس مدرک او بوده و همان حقیقتی است که فهم و درک کرده و حق و باطل و خیر و شر را تشخیص می‌دهد و دریافت های عقل از سه طریق وحی، کشف و شهود، و تعقل می‌باشد. لذا بوسیله عقل هم می‌تواند کسب معرفت کند و هم عمل به آن که مستند به بدیهیات فطری است.

۱- کاربرد صحیح روش عقلانی از دیدگاه علامه

قرآن کریم تفکر را امضاء کرده و آنرا جزء تفکر اسلامی قرارداده البته به نحو تناکس، و در آیات بسیاری به حجت عقلی رهبری می‌کند و مردم را به تفکر و تعقل و تدبر در آیات آفاق و انفس دعوت کرده و خود نیز در موارد احقاق حقایق به استدلال عقلی آزاد می‌پردازد (طباطبایی، ۱۳۸۷ الف / ۷۸). قرآن کریم مردم را به کاربرد صحیح روش عقلانی و به پیروی از فکر و دانش فراخوانده است هرچه عقل انسان صحیح تر و کامل تر باشد زندگی او بهتر و استوارتر خواهد بود، می‌توان آیات بسیاری را ارائه کرد که در آن انسانها به تفکر و به کارگیری عقل خود دعوت شده اند (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۴۱۵/۵). و عدم رضایت از تقلید و اطاعت کورکورانه و بدون هیچ تفکر و تعقل را بیان داشته (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۲۹۵/۲).

از جمله آیات «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ» انعام/۳۲ که در مورد حقیقت دنیا است.

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» ملک/۱۰ عاقبت در معاد.

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» حدید/۱۷ زنده شدن زمین و قدرت الهی.

و مواردی از قبیل حرکت کشتی روی آب، بارش باران و رعد و برق و وزش باد و... هرچند قرآن بشر را به اطاعت مطلقه و بی چون و چرای خدا و رسول دعوت می‌کند اما به این هم رضایت نمی‌دهد که مردم احکام و معارف الهی را با جمود و تقلید کورکورانه و بدون هیچ تفکر و تعقلی بپذیرند بلکه باید فکر و عقل خود را به کار گرفته تا در هر مسئله حقیقت امر روشن گردد (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۲۰۵/۱).

علامه بطور اجمالی، ادراکاتی را که انسان در دل پذیرفته و پیمان قلبی نسبت به آنها بسته و نیز مدرکات و نیرویی را که در خود سراغ دارد و به وسیله آن خیر و شر و حق و باطل را تشخیص می‌دهد را عقل نامیده و در مقابل آن جنون و سفاهت و حماقت و جهل را قرار داده که مجموع آنها کمبود نیروی عقل است (طباطبایی، ۲۴۷/۲ ذیل سوره بقره/۲۴۲).

آیات بسیاری در قرآن آمده که نه تنها انسان را به تعقل و تفکر تشویق کرده بلکه او را به طریقه صحیح تفکر راهنما بوده است لذا او را به تربیت و تعقلی الهی راهنمایی کرده است.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» بقره/۲۱۹

«.. كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» بقره/۲۶۶

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ» / ۵۰ انعام
«قُلْ إِنَّمَا أُعْطِيَكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ..» / ۴۶ سبأ

۲- ضعف تعدیل قوای انسانی

گاهی بعضی از قوای انسانی مثل شهوت و غضب بر بعضی دیگر غلبه یافته و دیگر قوا را ضعیف میکند و انسان را از مرز اعتدال خارج کرده و به افراط و تفریط می‌اندازد که در این صورت عامل عقلی عمل خود را در سلامت و صحت انجام نداده لذا مانند آن قاضی می‌شود که بر طبق مدارک باطل و شهادت‌های دروغ و تحریف شده و برخلاف حق حکم کرده هر چند قصد حکم باطل را هم نداشته این چنین قاضی هر چند بر مسند قضاوت نشسته، ولی قاضی نیست.

هم چنین انسان در مواردی که احساسات درونی و مطالب بی‌واقعیتی را به صورت معلومات، در نظرش جلوه می‌دهد و قضاوت‌های غلطی می‌کند و آن را از روی مسامحه به عقل نسبت می‌دهد ولی در واقع مربوط به عقل نیست چون در این مواقع از سلامت فطرت و روش صحیح واقع بینی خارج شده است (طباطبایی، همان، ۲ / ۲۴۹ الی ۲۵۰).

خداوند تعالی کلام خود را بر همین اساس به جریان انداخته و عقل را به نیرویی تعریف کرده که انسان بتواند در دینش از آن بهره‌بردار و آنرا وسیله‌ای برای رسیدن به حقایق و معارف حقه و اعمال صالحه قرار داده و در این سیر پیش برود، پس اگر عقل انسان در چنین مجرای قرار نگرفته و قلمروی علمش به خیر و شرهای دنیوی محدود شود دیگر عقل نامیده نمی‌شود (طباطبایی، همان، ۲/۲۵۰).

پس می‌توان گفت که در کلام الهی مراد از عقل آن ادراکی است که با سلامت فطرت بوده و عواملی دیگری چون شهوات بر آن تأثیر نگذاشته باشد.

۳- نظر علامه در این روایت

جابرین عبدالله، از رسول الله صلوات الله علیه سوال شد: اولین چیزی که خدا خلق کرد چه بود؟ فرمود ای جابر نور پیغمبر بود که خدا آن را در پیش روی خود در مقام قربش نگه داشت و خدا می‌داند چه مدت نگه داشت، آن گاه آن نور را چند قسم کرد عرش را از یک قسم آن، و کرسی را از یک قسمش و حاملان عرش و سکنه کرسی را از یک قسمش بیافرید و قسم چهارم را در مقام حُب آن مقدار که خود می‌داند نگه داشت و سپس همان را چند قسم کرد، قلم را از قسمتی و لوح را از قسمتی و بهشت را از قسمتی آفرید، و قسم چهارم را آن قدر که خود می‌داند در مقام خوف نگه داشت، باز همان عمل را اجرا کرد و ملائکه را از جزئی و آفتاب را از جزئی و ماه را از جزئی بیافرید و قسم چهارم را آن قدر که خود می‌داند در مقام رجاء نگه داشت و سپس همان کار را اجرا کرد، عقل را از جزئی و علم را از جزئی و عصمت و توفیق را از جزئی بیافرید و باز قسم چهارم را آن قدر که خود می‌داند نگه داشت و سپس با دید هیبت به آن قسم از نور من که باقی مانده بود نظر افکند و آن نور شروع کرد به نور باریدن و در نتیجه صدوبیست و چهار هزار قطره نور از او جدا شد که خدا از هر قطره‌ای روح پیامبری و رسولی را بیافرید و سپس آن ارواح شروع کردند به دم زدن و خدا از دم آنها ارواح اولیاء و شهداء و صالحین را بیافرید (طباطبایی، ۱/۲۹۹ الی ۳۰۰).

علامه این روایت را ذیل آیه ۳۳ بقره برای تائید تفسیری که در رابطه با علم اسماء بیان داشتند آورده اند «و مناسب این مقام آن است که یک عده از اخبار طینت را که مؤید بیان ما است در اینجا بیاورم، لذا حدیثی را که مرحوم مجلسی در بحار آورده در این جا نقل می‌کنیم» (طباطبایی، ۱/۲۲۹).

ب: از نظر فلسفی

علامه را نو صدراپی نامند و عقاید فلسفی ایشان با ملاصدرا تقریباً یکی بوده و مختصر تفاوتی دارد (علیزاده، ۱/۱۳۸۵). ایشان در کتب فلسفی خود تعریفات بدین منوال از عقل آورده اند: منظور از عقل همان ادراک کلی است در برابر احساس و تخیل، و «کلی» آن است که فرض انطباقش بر موارد متعدد محال نباشد مانند علم به ماهیت انسان و «جزئی» آن است که فرض انطباقش بر موارد متعدد محال باشد مانند علم به این انسان خاص همراه با یک نحو ارتباط با ماده خارجی آن که حضور دارد و به آن علم احساسی گویند و نیز مانند علم به یک فرد انسان بدون حضور ماده ی آن که علم خیالی نامیده می‌شود (طباطبایی الف، ۱۳۸۶ / ۲۴۳ طباطبایی ب، ۲۷۶). ایشان عقل را مبده می‌دانند که تصدیق‌های کلی و احکام عمومی بدان منتهی می‌شود و نیروئی که مبدء صدور احکام کلی است را عقل نامیده و می‌فرمایند باید به این درک و نیروی فکری اعتماد کرد (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱/۷۷).

علم کلی را عقل یا تعقل می‌نامند. و کلی تصویری است که عقل از فرض صدق آن بر موارد متعدد ابا و امتناع ندارد، مانند صورت ذهنی سفید، سیاه، انسان، حیوان و امثال آن، مقصود از فرض در عبارت فوق همان تجویز است و بنابراین کلی تصویری است که عقل فی نفسه صدق آن بر موارد متعدد را تجویز می‌کند.

به دیگر سخن، کلی مفهومی است که بتواند نمایشگر اشیاء یا اشخاص متعددی باشد خواه بالفعل در خارج مصادیق فراوان داشته باشد مانند مفهوم عقلی انسان، یا آنکه تنها یک مصداق داشته باشد و تحقق مصادیق دیگر برای آن ممکن باشد مانند شمس و یا ممتنع باشد، مانند مفهوم واجب الوجود بالذات و یا آنکه هیچ مصداقی در خارج نداشته باشد، خواه امکان آنکه مصداقی پیدا کند وجود داشته باشد، مانند سیمرغ، و یا آنکه تحقق حتی یک مصداق برای آن ممتنع و محال باشد، مانند مفهوم اجتماع نقیضین (طباطبایی، ۱۳۸۶/۴۲۴ب).

ایشان در کتاب نهاییه خود، جوهر را به مجرد و ماده تقسیم کرده اند و مجرد را به عقل و نفس (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۲۴). نفس و عقل ذاتا مجردند. نفس جوهری است که ذاتا مجرد است و در فعل نیاز به ماده دارد. و عقل جوهری است که ذاتا و فعلا مجرد باشد و چنین مجردی که عقل خوانده شده همان عقل به معنای «اول ما خلق الله العقل» (مجلسی، بی تا: ۹۷/۱) است. که عالم ماوراء را تشکیل می‌دهد و عقل به معنای عقل انسانی که حاکم بر اعمال و رفتار انسان است همان نفس است (سجادی، ۱۳۷۹/ ۳۳۷). هر معقولی مجرد است همانطور که هر عاقلی مجرد است، عقول مجرد از ماده فاقد علم حصولی اند چون ذاتا و فعلا جدای از ماده اند. و موجود مجرد تام و کامل است. و می‌تواند هر ذات کامل دیگری را که تعقلش ممکن باشد درک کند. چون ذاتا تام و کامل است. و این درک بالفعل است، و نفس انسان از جهت ذات مجرد است (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۳۰۰ و ۳۰۱ب). چون ذات واجب تعالی وجودی یگانه است که از هر جهت بسیط است صدور کثیر از او محال است.

لذا اولین آفریده او عقل یگانه است که با وجود ظلی خویش حکایت از وحدت وجود واجب می‌کند. و عقل یگانه یا صادر اول تقدم وجودی بر دیگر موجودات ممکن دارد. و علتی میان واجب الوجود و دیگر مخلوقات است. لذا واسطه آفرینش اشیاء پس از خود می‌باشد. و توهم نشود که این سخن قدرت بی حد واجب را که عین ذات برتر اوست محدود می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۸۶/ ۳۴۱ و ۳۴۲ب).

در نتیجه دو گونه عقل وجود دارد: عقل به معنای نفس مدرک انسانی که حاکم بر اعمال و رفتار اوست. و عقل به معنای اولین مخلوقی که سایر مخلوقات پس از خود را بوجود آورده است.

حقیقت عقل از نظر علامه مجلسی

از نظر روایی

علامه مجلسی عقل را نیرویی که انسان را به خیر و افعال حسنه دعوت کرده (مجلسی، ۱۳۷۰: ۱ / ۶۶)، و تمییز دهنده بین علم یقینی و اوهام و ادعاهای دروغین دانسته (مجلسی، ۵۸/۱). و عاقل را کسی که به خوبی ها میل کرده و آنرا خواسته و به سوی کسی که متصف به صفات پسندیده است تمایل پیدا می‌کند (مجلسی، ۱۳۷۰: ۷۱/۱). و آدب علما را سبب زیاد شدن عقول آنان می‌داند (مجلسی، ۱۳۷۰: ۶۴/۱).

وی معتقد است فهم روایات عقل وقتی میسر است که ماهیت آن و اختلاف نظرات و اصطلاحات درباره عقل مطرح شود و عقل در اصطلاح براین امور اطلاق می‌شود:

اول: عقل نیروی درک خوبی و بدی وجدا نمودن آندو و توانایی بر شناخت اسباب پدیده های سبب دار و شناخت آنچه به آنها منجر می‌شود و آنچه مانع از آن ها است عقل به این معنا ملاک تکلیف و ثواب و عقوبت الهی است.

دوم: عقل ملکه و حالتی در نفس است که انسان را به انتخاب کارهای خیر و سودمند رهنمون و از کارهای شر و مضر دور می‌نماید، و از بررسی اخبار و روایات منسوب به ائمه ابرار سلام الله علیهم برای ما روشن می‌شود که با تفاوت درجه عقل تکالیف آنها نیز متفاوت شده، و به هر میزان عقل کاملتر باشد تکالیف بیشتر و سنگین تر می‌شود. این نیرو به حسب استعداد با علم و عمل تکامل می‌یابد بدین صورت که هر قدر در تحصیل علوم حقه تلاش نموده و عمل کند این قوه نیز قوی تر می‌شود و هر چه بر قوه عقل افزوده شود آثار آن نیز افزون می‌شود.

سوم: عقل نیرویی است که انسان آنرا در نظام بخشیدن به نظام امور زندگی خود بکار می‌گیرد اگر موافق قانون شرع باشد، و شرع آنرا نیکو شمرده باشد عقل معاش نامیده می‌شود که بر طبق روایات ستوده شده است و اگر این عقل در امور باطل و راه کارهای فاسد بکار رود در زبان شرع نکراء و شیطنت نامیده می‌شود.

پس عقل دراک و عقل ملکه و عقل معاش از اصطلاحات عقل می‌باشند.

عقل در اصطلاح فلسفی

مراتب آمادگی و استعداد نفس و روح آدمی و نزدیکی و دوری آن، چهار مرتبه را برای آن شمرده اند عقل هیولایی و عقل بالملکه و عقل بالفعل و عقل مستفاد که به آن مراتب چهار گانه نفس می‌گویند.

در این اصطلاح عقل همان نفس ناطقه انسانی است که با آن از سایر حیوانات متمایز می‌شود. آنچه فلاسفه آنرا باور دارند و به گمان خود آنرا اثبات کرده اند، جوهر مجرد قدیم که هم ذاتاً و هم بالفعل فارغ از ماده است و چنین عقیده‌ای مستلزم انکار بسیاری از ضروریات دین است مثل حدوث عالم و غیره و بعضی از فلاسفه که اسلام گرا هستند معتقد به عقول حادث هستند و این نیز آنطور که آنان بیان می‌کنند مستلزم انکار بسیاری از اصول مسلم اسلام است با اینکه آنچه از ظاهر اخبار موجود بدست می‌آید غیر از خداوند باری تعالی چیزی مجرد نیست. و علامه معتقد هستند که بیشتر روایاتی که در مورد عقل آمده در دو معنای اول که برگشت آنها در واقع به یک معنا است می‌باشد و آن در معنای دوم بارزتر است و بعضی از روایات در معنای سوم که عقل را علم مفیدی که نتیجه اش نجات و مستلزم حصول سعادت است می‌داند (مجلسی، ۱۳۷۰: ۲۷/۱).

جسم جوهری است که طول و عرض و ضخامت دارد و فضا را اشغال می‌کند و مورد حس است. و اما روح انسان مجرد است یا مادی؛ فلاسفه اسلامی، خداوند، فرشتگان، روح انسانی و عقل را مجرد می‌دانند درحالیکه علامه مجلسی تنها خداوند را مجرد دانسته و بقیه موارد را دارای مرتبه ای از مادیت می‌دانند.

معانی و اصطلاحات عقل در روایات**۱- درک خوبی و بدی (اصطلاح اول عقل)**

الف: جبرئیل از حضرت آدم بنا به مأموریتی که داشت خواست یکی از عقل و حیا و دین را انتخاب کند و ایشان عقل را برگزید و وقتی جبرئیل آن دوتای دیگر را مرخص کرد گفتند ما مأموریم که با عقل باشیم (کلینی، ۳۷۵: ۱/۱۱). علامه کمال عقل را بودن با حیا و دین دانسته و بیان منصرف نشدن حیا و دین از عقل را بخاطر لازم و ملزوم بودن آنها با یکدیگر و آگاهی دادن به حضرت آدم بر عظمت نعمت عقل، و حیا را صفتی که، قبیح را بخاطر ترس از مذمت ترک می‌کند، و دین را تصدیق کننده عمل به شرایع و نوامیس الهی و عقل را آنچه شامل همه این صفات است. هر سه این موارد انسان را به سوی خوبی و منافع رهنمون و از شرور دور می‌سازند. علامه می‌فرماید در این حدیث مفهومی است که معنای اول و دوم و سوم را در بر می‌گیرد (مجلسی، ۱۳۷۰: ۳۲/۱).

ب: «...أما يداق الله العباد في الحساب يوم القيامة على قدر ما آتاهم من العقول في الدنيا» (کلینی، ۱۳۷۵: ۱۳/۱). علامه مذاقه را سخت گیری بسیار در حساب و کتاب قیامت دانسته و می‌گوید انسان ها بخاطر کاستی در حد بکارگیری اندازه مقام عقلی خود و دقت نظری که در امورات دنیایی بکار برده اند مورد مواخذه قرار می‌گیرد (مجلسی، ۳۴/۱). به نظر می‌رسد این روایت نیز در معنای اول عقل بکار رفته باشد که ملاک تکلیف و ثواب و عقاب است.

۲- حالتی در نفس (اصطلاح دوم عقل)

«... بعض اصحابنا رفعه الى ابي عبدالله عليه السلام قال، قلت له : ما العقل؟ قال، ما عبد الرحمن و اكتسب به الجنان قال، قلت، فالذی كان في معاوية؟ فقال تلك النكراء، تلك الشيطنة، هي شبهة بالعقل، ليست بالعقل» (کلینی، ۱۳۷۵: ۱۲/۱). علامه مجلسی می‌فرماید، ظاهراً " مراد از عقل در این جا به معنای دوم است گرچه ایشان احتمال بعضی دیگر از معانی را نیز رد نمی‌کنند (مجلسی، ۱۳۷۰: ۳۲/۱).

۳- نظام بخش زندگی (اصطلاح سوم عقل)

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند پایه شخصیت انسان عقل است و هوش و فهم و حافظه و دانش از عقل سرچشمه می‌گیرد. عقل، انسان را کامل می‌کند و راهنما و بینا کننده و کلید کار اوست و چون عقلش به نورخدايي مؤيد شود دانشمند و حافظ و متذکر و باهوش و فهمیده می‌شود و از این رومی داند چگونه و چرا و کجاست و خیر خواه و بد خواه خود را می‌شناسد و چون آنرا شناخت روش زندگی و پیوست و جدا شده خود را می‌شناسد و در یگانگی خدا و اعتراف بفرمانش مخلص شود و از دست

^۱ امام باقر علیه السلام به نقل از ابوجارود: باریک بینی و دقت در حساب و کتاب بندگان الهی را در قیامت به اندازه عقول که در دنیا بدانها ارزانی شده می‌دانند.

^۲ شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید عقل چیست؟ حضرت فرمود، چیزی است که بوسیله آن خدا پرستش شود و بهشت بدست آید آن شخص گوید، گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود آن نیرنگست، آن شیطننت است، و نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.

رفته را جبران کرده بر آینده مسلط گردد و بداند در چه وضعی است و برای چه در این جا ست و از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ این ها همه از تأیید عقل است (کلینی، ۱۳۷۵: ۲۹/۱).

علامه مجلسی؛ «دعامة» را ستون خانه معنا کرده و می‌فرماید منظور برخاستن فرمان و نظام حال انسان به عقل است و ممکن است با در نظر گرفتن نوع انسان باشد اگر عقل نبود هرگز نوع انسان باقی نمی‌ماند چون غرض از ایجاد انسان شناختی است که آن جز با عقل حاصل نمی‌شود و از عقل فطنه ایجاد می‌شود. «فطنه» زیرکی و دانایی سرعت درک امور بر استقامت است.

منظور از «عقل» عقل کاملی که دلیل و برهان انسان است و او را به حق رهنمون می‌کند، معنای حجت. «مفتاح أمره» یعنی بوسیله عقل امور دینی و دنیوی و مسائل سخت مغلق و بسته را باز میکند، «فإذا كان تأييد عقله من النور» را اینگونه تعبیر می‌کند: نور وقتی سبب ظهور محسوسات باشد بر هر چیزی که سبب ظهور اشیاء بر حس و عقل باشد اطلاق می‌شود، پس بر علم و ارواح ائمه علیه السلام و بر رحمت خداوند سبحان و بر آنچه برقلوب عارفین از صفا و جلاء القاء میشود اطلاق شده و به وسیله آن نور، حقایق حکمت و دقایق امور بر آنها ظاهر می‌شود و همچنین بر خداوند تبارک و تعالی چون او نور الأنوار است و از نور تمام اشیاء در وجود عینی و کشف های علمی نیز ظاهر می‌شود و در اینجا ممکن است تمام احتمالات جمع باشد.

«إلی ما هو صائر» یعنی بسوی آنچه که سیر می‌کند و بدانجا می‌رود و منظور مرگ و احوال قبر و احوالات آخرت و نعمتها و عذابهایی آخری است و یا اعم از آندو از درجات کمال و درکات نقص باشد. و همه این ها از تأیید عقل است (مجلسی، ۱۳۷۰: ۱/۱۸۱).
ظاهراً عقل در این روایت با اصطلاح اول و دوم و سوم موافق است زیرا دلیل و برهانی است که او را به سوی حق رهنمون می‌کند. نیکویی خرد، زیبایی درون است (مجلسی، ۱۳۷۰: ۹۵/۱).

ب: از نظر فلسفی

۱- عقل و مراتب نفس (اصطلاح چهارم عقل)

مراتب استعداد نفس و قرب و بُعد آن را علامه در برخی از روایات بنا بر بعضی احتمالات بر این معنا حمل نموده است. از جمله روایت اول، خداوند وقتی عقل را خلق کرد و آنرا به نطق آورد و سپس به او گفت به جلو بیا، آمد و گفت عقب برو رفت خداوند فرمود قسم به عزت و جلالم که موجودی را خلق نکردم که به این اندازه در نزد من محبوب باشد (مجلسی، ۱۳۷۰: ۲۸/۱). «استنطاق العقل وإقباله وإدباره، فیمكن حملها علی أحد المعانی الأربعة أو مايشملها جميعاً» (مجلسی، ۱۳۷۰: ۲۷/۱). علامه ذیل حدیث اول از کتاب عقل و جهل معنای چهارم را در ضمن بقیه معانی احتمال می‌دهند.

۲- نفس ناطقه (اصطلاح پنجم عقل)

نفس ناطقه انسان است که او را از بقیه چهار پایان جدا می‌کند علامه معنای پنجم را بطور خاص بر هیچکدام از روایات حمل نکرده اند البته در برخی موارد امکان حمل آنرا مطرح ساخته اند. «أو ما يشملها جميعاً» (مجلسی ۱۳۷۰: ۲۷/۱). و ذیل حدیث چهارم مراد به عقل یکی از شش معنای سابق است. «المراد بالعقل هنا بأحد المعانی السابقة» (مجلسی ۱۳۷۰: ۳۳/۱). و ذیل حدیث چهارده احتمال داشتن یکی از معانی سابق را دانسته اند. «العقل هنا يحتمل المعانی السابقة» (مجلسی ۱۳۷۰: ۶۵/۱).

۳- جوهر مجرد (اصطلاح ششم عقل)

عقل مجرد و قدیم است که هیچ تعلقی در ذات و فعلش به ماده ندارد، علامه هیچیک از روایات را قاطعانه بر معنای ششم حمل نکرده است گرچه احتمال آنرا در پاره‌ای از روایات طرح کرده است.
«وهنا يحتمل الجميع، ومن قال بالعقول المجردة ربما يفسر النور هنا بها» (مجلسی ۱۳۷۰: ۸۲/۱).

دیدگاه فلسفی علامه مجلسی درباره عقل

عقل موجودی است مادی ولی بسیار لطیف و حادث و زمانمند و مکانمند، و چیزی غیر خدا را مجرد نمی‌دانند. و اگر کسی عقل را جوهری مجرد بداند ولی آنرا قدیم نداند و غیرمؤثر در خلق اشیاء پس چنین شخصی برخی از احادیث را برهمنین چیز که نامش را عقل گذاشته منطبق کند ممکن است بگوید اقبال عقل عبارت است از توجه به مبدأ و اِدبار آن عبارت است از توجهش به نفوس، چون بر نفوس اِشراق دارد و نفوس بوسیله آن کمال می‌یابند.

ایشان با توجه به روایات اولین موجودی را که خداوند خلق کرده اند- برخلاف نظر فلاسفه که اولین مخلوق را عقل اول یا صادر اول می‌دانند و تقدم زمانی بر سایر مخلوقات دارند- ارواح طیبه پیامبرصلوات الله علیه و ائمه اطهاردانسته و ارواح طیبه این بزرگواران را واسطه فیض و رحمت و علوم و کمالات و وسیله‌ای میان خدا و خلق او می‌داند و هرچه توسل به آنان بیشتر شود به همان میزان فیض کمالاتشان از جانب خدا بیشتر خواهد بود (مجلسی ۱۳۷۰: ۱/۲۷۱ الی ۳۰).

تطبیق و بررسی دو نظریه**عقل در اصطلاح علامه طباطبایی**

- الف- به معنای درک و فهم کامل یک چیز، که سبب جداسازی صلاح و فساد، حق و باطل، و راست دروغ است.
- ب- نفس ناطقه و اندیشیدن و تعقل که وجهی برای تمایز انسان از حیوان است.
- ج- ادراکاتی که انسان در دل پذیرفته و پیمان قلبی با آنها بسته و در درون او سرشته شده است.
- د- نیرویی که انسان بتواند در دینش از آن بهره ببرد و آنرا وسیله‌ای برای رسیدن به حقایق حقه و معارف قرار دهد.
- ه- عقل و تعقل تلاش در جهت استنتاج نتایج جدید به استناد مقدماتی است که بر بدیهیات فطری قرار دارد، ادراکی که با سلامت فطرت باشد.
- و- اگر عقل انسان برای رسیدن به معارف حقه قرار نگیرد و قلمروی عملش به شرهای دنیایی محدود شود دیگر عقل نیست.

اصطلاحات فلسفی

- ح- ادراک کلی در برابر احساس و تخیل.
- ط- مجرد تام.
- ی- جوهر به ماده و مجرد تقسیم می‌شود، و مجرد به عقل و نفس.
- ک- عقل یگانه تقدم وجودی بر دیگر موجودات ممکن دارد. واسطه آفرینش اشیاء پس از خود می‌باشد، و این سخن قدرت بی حد واجب را که عین ذات برتر اوست محدود نمی‌کند.

عقل در اصطلاح علامه مجلسی

- الف - قوه ادراک خیر و شر و تمیز بین آن دو.
- ب- ملکه‌ای در نفس که برانگیزاننده آدمی به سمت انتخاب خیرات و منافع و اجتناب از شرور و ضررها.
- ج- قوه‌ای که مردم برای سامان دادن امور دنیایشان آن را به کار می‌گیرند.
- د- نفس ناطقه انسانی، دیدگاه فلاسفه که عقل را جوهری مجرد قدیم می‌دانند که ذاتا و فعلا به ماده تعلق پیدا نمی‌کند.
- ه- منظور از عقل، عقل کاملی است که دلیل و برهان انسان است و او را به حق رهنمون می‌کند.
- و- نظام حال انسان به عقل است. اگر عقل نبود نوع انسان باقی نمی‌ماند چون غرض از ایجاد انسان شناختی است که جز با عقل حاصل نمی‌شود.

عقل فلسفی

- ح- از لابلای سخنان ایشان می‌توان فهمید از نظر فلسفی عقل را موجودی مادی بسیار لطیف زمانمند و مکانمند واحد می‌دانند و غیر خداوند باری تعالی چیزی را مجرد نمی‌دانند و آنچه را که فلاسفه عقل یگانه می‌دانند ایشان ارواح و نور پیامبر صلوات الله و ائمه اطهار می‌دانند.

جمع بندی نقاط اتفاق دو دیدگاه

در مورد نقاط اتفاق اصطلاحات کاملا روشن است و هر دوی ایشان یک مطلب را بیان میکنند. غیر از یک مورد، علامه طباطبایی می‌فرماید این عقل باید هدف نهایی اش رسیدن به معارف حقه و قرب الهی باشد پس اگر در هدف متوسط او حل مسائل دنیایی اش باشد تداخلی با موضوع ندارد. کما اینکه ایشان در ذیل آیه دویست آل عمران در رابطه با اجتماع بحث نموده طی نوشتن هشتاد صفحه نظرات خود را بیان داشته منطق احساس و منطق تعقل را مطرح کرده اند (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۸۹/۷).

اما اجتماع و تعقلی که مربوط به اسلام است و رنگ و بویی الهی دارد مد نظر ایشان است، و از طرفی علامه مجلسی نیز عقلی را که موافق با شرع باشد عقل معاش و اگر مخالف با شرع باشد آنرا نکره خوانده پس در واقع این دو اصطلاح نیز با هم موافق هستند. اصطلاح «و» علامه مجلسی مطابقتی با اصطلاحات علامه طباطبایی ندارد ولی مخالف با آنها هم نیست اما تا حدی با اصطلاح «و» همرا ه با ضد مفهوم آن، نظر علامه طباطبایی موافق است. که نظام حال انسان با عقل است و این امری بدیهی است و ضد اصطلاح طباطبایی می‌شود، اگر عقل برای رسیدن به معارف حقه قرار بگیرد و قلمرویش به شرهای دنیایی محدود نشود و اینکه عکس مفهوم این گفته می‌شود حال انسان، یعنی حال انسان چه خیر باشد یا شر باعث آن عقل اوست.

جمع بندی نقاط افتراق دو دیدگاه

مورد «الف» در نقاط افتراق، علامه مجلسی با اشاره بر احادیث مأثوره می‌فرمایند غیر از خدا چیزی مجرد نیست و عقل را موجودی حادث با ماده بسیار لطیف می‌داند و می‌گوید فلاسفه عقل را جوهری مجرد قدیم که ذاتا و فعلا به ماده تعلق ندارد، دانسته و فلاسفه اسلامی را معتقد به عقول حادث می‌دانند، و این عقیده فلاسفه را مخالف با ضروریات دین می‌دانند. علامه طباطبایی عقل را جوهری مجرد تام و مُحدث که تقدم بر سایر مخلوقات دارد دانسته و غیر از عقل، روح، فرشته نفس ناطقه و علم را مجرد می‌دانند و در حاشیه کتاب بحارالانوار نقد هایی بر نظرات علامه مجلسی دارند و گفته اند، آنچه علامه مجلسی می‌گوید نه با اصطلاح اهل بحث مطابقت دارد و نه با اصطلاحی که عموم مردم دارند، آنچه ایشان را به اشتباه انداخته دو چیز است.

الف، سوء ظن نسبت به آنان که که در معارف عقلیه از طریق عقل و برهان بحث می‌کنند.

ب، راهی را که او در فهم معانی اخبار برگزیده است. چون او همه احادیث رادریک رتبه از بیان گرفته. در حالی که در میان احادیث اخبار درخشانی هستند که بر حقایق اشاره دارند که تنها فهم های عالیه و عقول خالصه به آن نایل می‌آیند (مجلسی، بی تا: ۱۰۰/۱، پاورقی طباطبایی). باید خاطر نشان کرد که علامه مجلسی سوء ظن ندارد بلکه کاملا آگاهانه نظرات ارسطوئیان را مورد انتقاد قرار می‌دهد (رضوی، ۱۳۸۹: ۴۴).

همانگونه که در بخش نظرات فلسفی علامه مجلسی آمد، اگر کسی به جوهر مجرد قائل باشد. اما:

اولا: بدون آنکه آنرا قدیم بدانند.

ثانیا: تاثیر خداوند در ممکنات را، به آن جوهر مجرد متوقف نکند.

ثالثا: و به تاثیر آن در خلق اشیاء معتقد نباشد. یعنی عقل مجرد حادث غیر صادر اول بلکه متقدم و مخلوق و ایجاد شده به امر خدا و معلوم می‌شود با مجرد بودن زیاد مشکلی ندارند.

- البته در متن مرآه العقول چنین فرمودند ولی در کتاب اعتقادات خود نیز تاکید بر مجرد نبودن هیچ موجودی غیر از خداوند، دارند- بلکه بیشتر با قدمت و اینکه خدا را کنار بگذاریم و او را موجب دانسته و عقل را خالق اشیاء بدانیم، مشکل دارند. و علامه مجلسی در ادامه توضیح در مورد حدیث یک در جلد اول مرآه العقول، اقبال این موجود را توجه به مبدا، و ایدبارش را توجه به نفوس دانسته، که بر نفوس نیز اشراق داشته و باعث کمال آنها می‌شود. که می‌توان از سخن ایشان واسطه بودن را فهمید. از طرف دیگر علامه طباطبایی نیز عقل را مجرد و متقدم بر سایر مخلوقات و در واقع واسطه بین خالق و خلق، که در کتاب بدایه تصریح بر این مطلب دارند و توضیح داده اند که قبلا بیان شد.

اگر نقطه افتراق مورد «ب» را به بحث اضافه کنیم، مجلسی در ادامه سخن خود می‌گوید (اکثر) ویژگی هایی که فلاسفه برای این عقول معتقدند در احادیث متواترما به (صورتی دیگر) برای ارواح پیامبر صلوات الله علیه و ائمه علیه السلام ثابت شده است و...

در اخبار متواترما تقدم در آفرینش برای ارواح آنها ثابت شده یا تقدم بر جمیع مخلوقات و یا تقدم بر موجودات روحانی، در احادیث آمده پیامبر و آل او علیه السلام علت غایی برای خلقت جمیع مخلوقات هستند و می‌فرماید فلاسفه معتقدند علوم و معارف بتوسط عقول بر نفوس و ارواح می‌رسد. در حالی که در اخبار ثابت آمده که همه علوم و معارف و حقایق بتوسط پیامبر و ائمه اطهار علیه السلام به دیگر خلایق می‌رسد (مجلسی، بی تا: ۱۰۳/۱).

پاسخ علامه طباطبایی به بیان علامه مجلسی

علامه طباطبایی در جواب ایشان می‌فرمایند: اولاً فلاسفه تحقیق کرده اند که حجیت ظواهر دینی متوقف است بر برهانی که عقل آن را اقامه می‌کند، و عقل در پذیرش و اطمینانش به مقدمات، میان مقدمات دیگر فرق نمی‌گذارد پس وقتی که برهانی بر چیزی اقامه شد عقل مجبور است آنرا بپذیرد.

ثانیا ظواهر دینی متوقف است بر ظهور لفظ، که دلیل ظنی است و ظن نمی‌تواند در مقابل علمی که بوسیله برهان حاصل می‌شود مقاومت کند و اما پذیرش برهان ها در اصول دین و سپس کنار گذاشتن عقل درباره معارف دینی که اخبار احاد درباره اش آمده، تناقض صریح است. و اگر ظواهر دینی حکم عقل را ابطال کنند در واقع حکم خودشان را ابطال کرده اند و... و مجلسی وجود جوهر مجرد غیر خدا را انکار کرده که از جمله آنها عقل مجرد است و سپس همان عقل مجرد را تحت عنوان و اسم نور و طینت پذیرفته (مجلسی، بی تا، پاورقی طباطبایی).

پاسخ به اشکال علامه طباطبایی

می‌توان گفت علامه مجلسی می‌گوید «مع انه لا یظهر من الأخبار وجود مجرد سوی الله تعالی» علامه مجلسی می‌گوید، «در ظاهر اخبار»، یعنی نصی در اخبار بر رد موجود مجرد نیست. و در ظاهر اخبار نیز دلالتی بر اثبات آن‌ها نیست، حتی نمی‌گوید ظاهر اخبار وجود موجود مجرد غیر خدا را نفی می‌کند. حالا اگر فرض کنیم که مجلسی قول به مجرد بودن غیر خدا را رد کرده باشد. آیا تمام ویژگی‌های تجرد را به پیامبر و ائمه علیه السلام نسبت داده است؟

او می‌گوید اکثر آن ویژگی‌ها، نه همه آنها، و در پایان از کلمه، وجه دیگر، استفاده می‌کند نه آن وجهی که فلاسفه مخصوصاً ارسطوئیان گفته‌اند. سپس آن وجه دیگر را شرح می‌دهند، و می‌گویند ارسطوئیان برای عقل قدم را ثابت کرده‌اند اما احادیث تقدم را بر ارواح مذکور ثابت می‌کنند و باز شرح می‌دهند مراد از تقدم، تقدم بر آفرینش همه مخلوقات باشد، یا مخلوقات روحانی، دو احتمال است حال فرض کنیم نور پیامبر اولین مخلوق باشد این چه ربطی دارد به اینکه صادر اول باشد.

علامه مجلسی نور پیامبر را یک پدیده می‌داند که با امرالهی ایجاد شده نه صادر. و در صفحه قبل توضیح داده شد که وی، چند، اگر آورده، اگر عقل را قدیم نداند، خدا را مجبور نکند که مخلوقات را از آن جوهر مجرد بوجود بیاورد، موثر در خلق اشیا نداند و... در واقع صفات مجرد را دفع کرد. علامه مجلسی ارواح پیامبر صلوات الله علیه و ائمه اطهار را وسیله نیل به توفیقات می‌داند (رضوی، ۶۹ و ۷۰).

حتی ایشان در کتاب مرآة العقول می‌فرماید: «ومن یسلک مسلک الحکما و یمكنه تصحیح ذلک بأنه لما کان العقل الفعال عندهم مدبر للكائنات و یحملونه مرتبا بنفس النبی و اوصیائه علیهم السلام فالمراد بخلق ذلک النور المتعلق بهم المشرق علیهم^۳» (مجلسی، ۱۳۷۰: ۱۹۳/۵). اما معتقد است عقل فعال با مبانی شریعت ناسازگار است.

«لکن تلك المقدمات موقوفه علی مخالفة للشریعة والأصول المقررة فیها^۴» (مجلسی ۱۹۲/۵).

در ضمن علامه طباطبایی خود در یکی از کتبشان فرمودند خبر آحاد در عقاید موثر نیست بلکه در فقه موثر است (رخشادف ۱۳۸۰). باضافه اینکه انسان اگر در امور دینی از عقل استفاده کند با اینکه خود عقل را خالق مخلوقات دیگر بداند دو تا است، و ایشان خود علی رقم نگاه فیلسوفانه شان در تفسیر گراندقدر خود فرمودند، نمی‌شود با منطق و فلسفه گام در دین گذاشت، ایشان فرمودند؛ از زمانی که متکلمین با فلاسفه درآمیختند و منطق و قیاسات برهانی را در اثبات گزاره‌های دینی به کار گرفتند راه خطایی پیمودند چون استعمال برهان در قضایای اعتبار دینی راه ندارد و در موضوعات کلامی مانند حسن و قبح، ثواب و عقاب نمی‌توان از حدود منطقی و جنس و فصل استفاده کرد و این خلط اعتبار و حقیقت تا آنجا پیش رفت که در مسائل اصولی و فروع دین قضایای منطقی بکار گرفته شد و این اقاویل از مصیبت‌هایی بود که این دانشمندان به بار آوردند (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۲۸۰/۵ به نقل از فاضل، ۱۳۸۷).

قبلاً ذکر شد علامه طباطبایی فیلسوفی است صدرایی، و ملاصدرا در ذیل همین حدیث مذکور بعد از شرح آن که در روایتی آمده اول خلقی که خدا آفرید عقل بود در روایتی، نور پیامبر ص و در روایتی قلم. این هاتمام صفات و اوصاف یک چیز است به اعتبارات گوناگون، در واقع نامها زیاد است و مسمی از جهت ذات و وجود یگانه است. و می‌فرمایند برای فیض یابی مخلوقات و... عقل برترین ممکنات، و دوست دارترین شان نزد خداوند است. و در ادامه می‌فرماید، این موجود حقیقتش به عینه حقیقت روح اعظم است که خداوند در کلام خود بدان اشاره نموده «بگو روح از عالم امر پروردگار است» «آگاه باشید خلق و امر او را است» (اسرا/۸۵ و اعراف/۵۴) و... از بعضی احادیث که از ائمه روایت شده آشکار می‌شود و در این مورد تحقیقی برهانی است. که هر که دقت کند می‌یابد هر چه که عقل اول بدان توصیف شده و از آن خبر داده شده به عینه از خواص روح پیامبر صلی الله علیه و آله است. و بیان امام «که او را به سخن آورد و فرمود پیش آید، پیش آمد و فرمود برگرد» برگشت. این حال روح و صلی الله علیه و آله است که به سوی دنیا آمد و در معراج به سوی او برگشت. نزدیکترین مخلوقات نزد او روح محمدی صلی الله علیه و آله است که در این جا به نام عقل آمده (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۱۵۱/۱ الی ۱۵۵).

علامه طباطبایی روایت «اول ما خلق الله نوری» را در تفسیر خود آورده و رد کرده‌اند بلکه برای تایید بیان خود ذکر کرده‌اند، چنانچه قبلاً ذکر شد (طباطبایی، عقل در روایات، ص ۷/ همین مقاله).

^۳ هرکس طبق مکتب فلاسفه بنیدیشد و بتواند مدعی آنان را بدین صورت تصحیح کند، چون عقل فعال از نظر فلاسفه مدبر هستی است و این عقل فعال را به نفس پیامبر و اهل بیت علیه السلام مرتبط می‌دانند. در این صورت مقصود از آفرینش آنان آفرینش نوری است که متعلق به ایشان است و برایشان آشکار شده است.

^۴ باید دانست این مقدمات (پذیرش عقل فعال تفویض امور به هرکسی) منوط به اموری است که با شریعت و مبانی آن ناسازگار است.

بررسی نهایی نظرات علامه طباطبایی و علامه مجلسی

در واقع هر دو بزرگوار یک چیز را می‌گویند با کمی تفاوت و نامهایی متفاوت، و از طرفی در بعضی آیات و روایات وارده از روح قدسی نام برده شده از جمله این روایت امام باقر علیه السلام: ای جابر، اول مخلوقی که خداوند خلق فرمود محمد و عترت هدایت شده آن حضرت بودند پس آنان اشباح نور در برابر خدا بودند جابر می‌گوید، به حضرت عرض کردم اشباح چیست؟ فرمود سایه نور، بدنهای نوری بدون روح که مؤید به یک روح یگانه و واحد بودند و آن روح قدسی بود (کلینی، ۱۳۶۳: ۴۴۲/۱).

و روایات دیگری که در رابطه به روحی که مختص پیامبران و اوصیاء است و خداوند با این روح آنان را تأیید ساخته و با آن بار نبوت را می‌کشند و با آن همه چیز را بشناسند و بدانند و... چون پیغمبر صلوات الله علیه وفات کند روح القدس از او به امام (جانشین) او منتقل شود و از امامی به امام بعدی، و روح القدس خواب و غفلت و یاهو گری و تکبر ندارد (کلینی، ۱۳۷۵: ۱۱۵/۲ الی ۱۷). در آیات الهی نیز کلمه روح قدسی آمده که علامه طباطبایی در توضیح یکی از آن آیات فرموده این روح مخصوص پیامبری خاص نیست بلکه بین همه رسولان مشترک است (طباطبایی، بی تا: ۲۰۴/۴). ایشان در کتاب انسان از آغاز تا انجام نیز در رابطه با روح قدسی توضیح داده و آنرا با شاهد قرآنی تأیید کرده اند (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۳۴/۱ و ۳۵-شوری/۵۲ و مومن/۱۵).

لذا می‌توان به این نتیجه رسید که خداوند موجودی بنام روح قدسی و یا روح امری آفریده که واسطه میان خود و مخلوقاتش بوده تا این فاصله ارتباطی را حل کند، روح قدسی که مجرد و مختص به افرادی خاص است، و با ایجاد الهی بوجود آمده است و از جانب باری تعالی انتخاب شده و باعث تأیید آنان می‌باشد و مختص به تمام رسل و پیامبران علیه السلام می‌باشد و حتی اولیاء الهی بوده که اکمل و اتم آن در نزد حضرت محمد صلوات الله علیه و ائمه اطهار است که مسئولیتی چندین نسبت به سایرین دارند و مجرد است و زمان ندارد.

نتیجه گیری

در مورد نقاط اتفاق حقیقت عقل اصطلاحات کاملاً روشن بوده و هردوی ایشان یک مطلب را بیان داشتند. غیر از دو مورد که نیاز به بررسی داشت بیشترین اختلاف علامه مجلسی و علامه طباطبایی در مورد حقیقت فلسفی عقل است که با در نظر گرفتن اینکه علامه مجلسی با مطلق عقل گرایی هیچ مخالفتی نداشتند که در کتب ایشان کاملاً مشهود است. از طرفی شرایط تاریخی که علامه مجلسی در آن قرار داشتند که فلسفه در آن زمان جز ترجمه‌ای از تفکرات فلاسفه یونان نبود که اساساً به خاطر به تعطیل کشیدن مکتب عقلانی اهل بیت علیه السلام از سوی خلفای بنی عباس رواج یافته بود و فلاسفه شیعه نیز در مقابل آن بیشتر سر تسلیم در مقابل این موج آورده و در برخی موارد به تطبیق متون دینی با این تفکرات کرده اند و یا با تغییر بعضی موارد آن را به متون دینی نزدیکتر کنند. که تا حدودی باعث نگرانی علامه مجلسی می‌شده است. دیگر اینکه فاصله زمانی آیند و علامه نزدیک به سه قرن است و با پیشرفت تفکر علمی و فلسفی و حتی از زمان وفات علامه طباطبایی نیز بر روی این علم بیشتر کار شده و نظرات غنی تری از سوی فلاسفه داده شده است به علاوه اینکه کلاً این علم بر پایه تفکر انسانی است که ممکن است تغییر کند.

و از طرفی نظرات علامه طباطبایی از نظر فلسفی و تفسیری در برخی موارد متفاوت بوده لذا با توجه به این موارد نمی‌توان بطور قطعی بیان داشت عقاید این دو بزرگوار با هم تفاوت دارد زیرا از نظر تفسیری و روایی بسیار نزدیک به هم است. اما می‌توان به طریقی بین آن دو جمع کرد با ارائه نظر روح قدسی به این صورت که علامه قائل به صادر اول هستند و این که اول ما خلق الله است و علامه مجلسی آن را روح پیامبر (ص) می‌دانند. و روح قدسی همان کار را انجام می‌دهد با نامی دیگر. الحمد لله الرب العالمین وهوالاول والاخرو الیه المستعان.

منابع و مراجع

- ۱- قرآن کریم ترجمه مکارم شیرازی ناصر.
- ۲- رخشاد محمد حسین، ۱۳۸۰: ۶۶۵ پرسش و پاسخ در محضر علامه طباطبایی، چاپ اول، نهایندی، قم.
- ۳- رضوی مرتضی، ۱۳۸۹: نقدهای علامه طباطبایی بر علامه مجلسی، مولف، تهران.
- ۴- سجادی جعفر، ۱۳۷۹: فرهنگ اصطلاحات فلسفی، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ انتشارات، تهران.

- ۵- صدرالدین شیرازی محمد بن ابراهیم لقب ملاصدرا، ۱۳۸۳: شرح اصول کافی، مترجم محمد خواجوی، چاپ دوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- ۶- طباطبایی محمد حسین، ۱۳۷۶: تفسیر المیزان، مترجم محمد باقر موسوی همدانی، چاپ سوم، کانون مجیدی، تهران.
- ۷- -----، ۱۴۱۷: المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- ۸- -----، بی تا: تفسیر المیزان، مترجم محمد باقر موسوی همدانی، چاپ اول، موسسه مطبوعات دارالعلم قم.
- ۹- -----، ۱۳۸۷ الف: شیعه در اسلام، تحقیق هادی خسروشاهی، چاپ دوم، بوستان کتاب، قم.
- ۱۰- -----، ۱۳۸۸: انسان از آغاز تا انجام، تحقیق هادی خسروشاهی، چاپ دوم، بوستان کتاب، قم.
- ۱۱- -----، ۱۳۸۶ الف: بدایه الحکمه، ب، شرح علی شیروانی، چاپ دوازدهم، دارالعلم، قم.
- ۱۲- -----، ۱۳۸۶ ب: نهایه الحکمه، الف، شرح دهقانی، چاپ هفتم، بوستان کتاب، قم.
- ۱۳- -----، ۱۳۸۷ ب: شرح و تحقیق خسروشاهی مترجم مهدی تدین، بوستان کتاب، قم.
- ۱۴- علی زاده بیوک، ۱۳۸۵: طباطبایی فیلسوفی نوصدرایی، پایگاه مجلات ۲ دانشگاه امام صادق، بهار، شماره ۲۹.
- ۱۵- فاضل میبدی محمدتقی، مفهوم عقل دینی، موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، قم، ۱۳۸۷ (مقاله فصل نامه نقد و نظر شماره ۴۰۳، ۱۳۷۴).
- ۱۶- فیروز جانی رمضان، بی تا: عقلانیت در نظر علامه طباطبایی، فصل نامه ذهن، شماره ۱۷، سایت مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن.
- ۱۷- کلینی ابی جعفر محمد بن یعقوب، ۱۳۷۵: اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، گلگشت، تهران.
- ۱۸- همان، ۱۳۶۳: اصول کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- ۱۹- مجلسی محمد باقر، بی تا: بحار الانوار، دارالاحیاء التراث، بیروت.
- ۲۰- همان، ۱۳۷۰: مرآة العقول، تحقیق هاشم رسولی، چاپ سوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران.